

تصحیح متون از منظر اطلاع‌شناسی

ایرج فرجی*

با یاد عزیز عباس حزی، که آنچه از او
آموخته‌ایم، از هیچ کس دیگری جز او
نمی‌توانسته‌ایم بیاموزیم.

چکیده:

اطلاع‌شناسی دانشی نوپاست در حوزه علم اطلاعات و دانش‌شناسی (کتابداری و اطلاع‌رسانی سابق) از یک سو، و فلسفه اطلاعات از سوی دیگر. روش آن، با عنوان روش تحلیل اطلاع‌شناختی (رتا)، شامل مجموعه عملیاتی است در شش مرحله که می‌کوشد تا وضع کلی فضای یک شیء یا پدیده را از حیث اطلاع‌مندی مشخص سازد. این روش ظرفیت‌ها و قابلیت‌هایی دارد که در حوزه‌های مختلف دانش و از طریق مطالعات میان‌رشته‌ای نمایان می‌شوند و تصحیح متون، که مباحث نظری‌اش در ایران نسبت به مباحث عملی‌اش لاغرتر مانده است، یکی از حوزه‌هایی است که با «رتا» می‌توان به آن کمک کرد. در پژوهش حاضر نشان داده شده است که مصحح، از منظر اطلاع‌شناسی، ابتدا می‌کوشد تا خود متن را بشناسد. در گام دوم، بستر و فضایی را می‌شناسد که متن در آن پدید آمده و زیست کرده است. گام سوم فرآیند تصحیح شناخت وضع مطلوب است که مصحح قرار است به آن برسد. در گام چهارم، فاصله وضع موجود را با آن وضع مطلوب می‌سنجند. در گام پنجم، با شناخت موانع تبدیل وضع موجود به وضع مطلوب، در رفع آن موانع می‌کوشند. در گام ششم مدت‌زمانی که باید برای تبدیل وضع موجود به وضع مطلوب صرف شود، برآورد می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: تصحیح متون، اطلاع‌شناسی، روش تحلیل اطلاع‌شناختی، نظریه در تصحیح متون، پارادایم‌های تصحیح متون.

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۴ تاریخ پذیرش: ۹۴/۴/۲۰

* کتابدار و پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی / iraj.faraji7@gmail.com

تمهید مقدمات

تصحیح متون^۱، با آنکه در فرهنگ ما سابقه‌ای هزارساله دارد (امیدسالار، ۱۳۸۹ الف: ۴۶۷-۴۷۷)، از جمله حوزه‌هایی است که به لحاظ روش‌شناسی هنوز انضباط و انسجام پارادایمیک، یعنی چارچوبی مشخص و روشی معین ندارد که همگان بر سر آن اجماع کرده باشند. قرن‌هاست که هر مصححی متنی را برمی‌گزیند و نسخه‌های آن را می‌یابد و به شیوه خود و براساس میزان دانش و تجربه‌اش آن را تصحیح می‌کند. این وضع آموزش تصحیح متون را هم دچار مشکل می‌سازد، زیرا آموزش هر علمی منوط است به مشخص بودن پارادایم‌ها یا الگوهای آن علم؛ ولی در فن تصحیح متون فارسی هنوز مشخص نیست که پارادایم‌ها کدام‌اند تا آنها را بتوان به دیگران آموخت. تربیت مصحح هنوز به شیوه سنتی و در واقع به سبک «خودآموزی» است. هنوز رشته‌ای آکادمیک برای این حوزه پدید نیامده است و تا پارادایم‌های این فن معلوم نگردد پدید هم نخواهد آمد.

فرضیه ما در این تحقیق این است که با استفاده از «روش تحلیل اطلاع‌شناختی» می‌توان الگوی نظری روش‌مند و منضبطی از فرآیند تصحیح متون به دست داد که ماحصل آن هم در عمل به کار مصححان بیاید و هم چارچوبی نظری فراهم کند تا آموزش فن تصحیح متون آسان‌تر شود. می‌خواهیم فرآیند تصحیح را از منظری دیگر بنگریم. قرار است بنشینیم و از بالا - و به قول فرنگی‌ها «از چشم پرنده» - به اوضاع نگاه کنیم. ببینیم که مصححان چه می‌کنند و، با تحلیل اطلاع‌شناختی کار آنان، الگویی از آن کار به دست آوریم. اما باید، به مناسبت، قدری روشن کنیم که اساساً تصحیح متون و اطلاع‌شناسی چگونه به هم مربوط می‌شوند؟

رکن اصلی در اطلاع‌شناسی «اطلاعات» است؛ به عبارت ساده‌تر، اطلاع‌شناسی دانش شناخت اطلاعات است. هر طور که اطلاعات را تعریف کنیم و با هر

1. textual criticism.

رویکردی به آن بنگریم، يك نکته را منکر نمی‌توانیم شد و آن اینکه اطلاعات خارج از زمینه فعالیت‌های انسانی فهمیده نمی‌شود. می‌گوییم «فهمیده نمی‌شود» و نمی‌گوییم «وجود ندارد». جان کلام در فلسفه اطلاعات و اطلاع‌شناسی هم همین است. در اطلاع‌شناسی، هر شیء یا پدیده‌ای که «هست» شده است حتماً از حیث اطلاع‌مندی برای انسان تبیین‌پذیر و تحلیل‌شدنی است. یعنی صرف وجود هر شیء یا رخداد هر پدیده در زمینه فعالیت‌های انسانی، اطلاعاتی را ایجاد و ایجاد می‌کند که می‌توان جریان آن (اطلاعات) را پی گرفت و، ضمناً مسیر چنان جریانی را نیز در الگویی نظام‌مند تحلیل کرد.

سوی دیگر مسئله ما تصحیح متون است. در فرآیند تصحیح متون نیز رکن اصلی، «متن»^۱ و «نسخه» است. زمانی مؤلفی متنی را پدید آورده است و خودش یا دیگران آن را متناسب با ابزار و امکانات روزگارشان منتشر کرده‌اند (در قدیم، انتشار آثار نوشتاری از راه «کتابت» و «استنساخ مکرر» بوده است). در این فرآیند، آنچه در مجموع پدید می‌آمده چیزی جز همان «اطلاعات» نبوده که بر «محمِل»‌هایی ضبط می‌شده است و، نسبت به پدیده نشر در روزگار معاصر، تفاوت ماهوی نداشته است؛ جز اینکه در قدیم به سبب آنکه هر نسخه را فردی استنساخ می‌کرده، بالطبع تفاوت‌هایی در نسخه‌های کتابت‌شده پدیدار می‌شده است (به طور مثال، بدخوانی‌های غیرعمدی یا حتی حذف و اضافات عمدی کاتبان ممکن بوده در یکی

۱. هیچ‌یک از منابع تصحیح متون «متن» را چنان‌که مد نظر ما در این تحقیق است تعریف نکرده‌اند. در فرهنگ‌های عمومی هم غالباً «متن» را اثری نوشته‌شده و مکتوب می‌دانند که به صورت کتاب منتشر می‌شود (به طور مثال، بنگرید به فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ۱۳۸۱: ذیل «متن»). در سنت اسلامی، اساساً به جای «متون» از اصطلاحات «مؤلفات» و «تالیفات» و «محررات» و «مصنفات» (گاجک، ۲۰۰۹: ۷۸) استفاده می‌کرده‌اند. اما در اینجا مراد ما از «متن» شیء نیست، بلکه مفهومی انتزاعی است و در واقع صورت اولیه و، در عین حال، نهایی اثری است که روزگاری پدید آمده است. در این تحقیق، متن همه‌جا معادل متن کهن به کار رفته است. پس: «متن» هر اثر تالیفی یا ترجمه‌ای است که پیش از قرن چهاردهم هجری (یعنی پیش از همه‌گیر شدن صنعت چاپ حروفی در ایران) پدید آمده باشد.

باشد و در دیگری نباشد). ولی در روزگار معاصر، از آنجا که «متن» را در نهایت با ماشین تکثیر می‌کنند، همه «نسخه»ها عیناً تکرار می‌شوند (با اغلاط مشابه یا بی‌غلط).

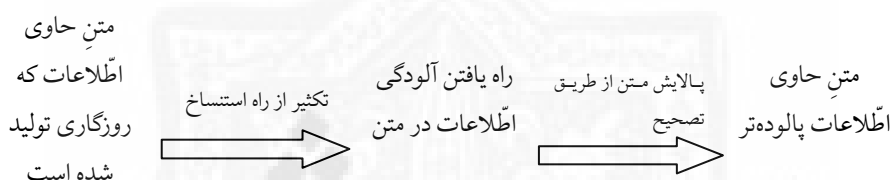
نکته کلیدی اول این است که در تکثیر متون - چه به روش سنتی و چه با فناوری‌های جدید نشر - يك اصل اطلاع‌شناختی نهفته است: هرچه تکرار يك پدیده اطلاعاتی در جهان بیشتر باشد، نقاط دستیابی به آن پدیده اطلاعاتی هم بیشتر می‌شود. جک میدوز^۱ (۱۳۸۳: ۳۳-۳۴) مثالی از یک کشتی در حال غرق شدن می‌زند که مأمور شجاع رادیو در آن نشسته است و حروف «S.O.S.» را از مجموعه نشانه‌های موریس دوباره و چندباره با ضربه می‌فشارد. او می‌داند که، در جهان واقعی، پیام‌ها یا دست‌کم بخشی از آنها به بیراهه می‌روند. بنابراین، «تکرار» را به منظور «تضمین ارسال پیام» انتخاب می‌کند. حالا، تصحیح متون را از همین منظر بنگریم. تصحیح متن، به زبان ساده، عبارت است از رسیدن به صورت و محتوای متن اصلی که از خامه مؤلف ریخته شده است (گاچک^۲، ۲۰۰۹: ۲۶۶). ابزار اصلی مصحح، برای رسیدن به چنان مقصودی همان نسخه‌هایی است که روزگاری، مکرر در مکرر، استنساخ شده‌اند و همه آنها یا برخی‌شان به روزگار مصحح رسیده است. از منظر اطلاع‌شناسی، «اطلاعات» یا همان «متن»ی که روزگاری پدید آمده است، همچون «انرژی» که نابودشدنی نیست، از بین نمی‌رود و قابل احیاست؛ به شرطی که نسخه یا نسخه‌هایی از آن متن و مصححی که، از راه تصحیح، آن متن را احیا کند، وجود داشته باشد.

نکته کلیدی دوم این است که، در تکثیر متون قدیم از راه استنساخ، غالباً پدیده «آلودگی اطلاعات» رخ می‌داده است. آلودگی اطلاعات، مثل هر آلودگی دیگری،

1. Jack Meadows

2. Gacek

اطّلاعات را از صورت اصل و محتوای ناب آن دور می‌کند. کاتبان نیز، در طی قرن‌ها، آگاهانه یا از سر غفلت، در متنی تغییری می‌دادند و آن را از صورت اولیّه خود خارج می‌کردند. این تغییرات جریان دستیابی به آن اطّلاعات ناب تولیدشده مؤلف را دچار اختلال می‌کند که از منظر اطلاع‌شناسی و علم ارتباطات، آن را «آلودگی اطّلاعات» می‌نامند. از این منظر، کار مصحّح در نهایت چیزی جز پالایش متن آلوده و به دست دادن متن پالوده‌تر نیست:



اطّلاع‌شناسی چیست و اطّلاع‌شناسان چه می‌کنند؟

بر سر تعریف و نیز واضع اصطلاح «اطّلاع‌شناسی» (informology) اتفاق نظر وجود ندارد. حرّی (۱۳۸۱: ۱/۲۴۲) معتقد است که اصطلاح اطّلاع‌شناسی نخستین بار در سال ۱۳۷۲ در ایران و سپس، حدود یک سال پس از آن، در سال ۱۹۹۴ در روسیه به کار رفته است. اما پارتیکو^۱ (۲۰۰۹: ۳۱۱) روس‌ها را پیشتاز می‌داند و نخستین ظهور این اصطلاح را در دهه ۱۹۸۰ و در متون آنان یافته است. به نظر می‌رسد که این پدیده صرفاً یک توارد علمی در وضع اصطلاح باشد.

دانش اطّلاع‌شناسی می‌کوشد به شناخت اطّلاعات و تعیین چارچوب و تشخیص ابعاد و وجوه آن پردازد (حرّی، ۱۳۷۲: ۳۹۴). مسئله کلی اطّلاع‌شناسی مسئله وحدت و مقوله‌بندی دانشی است که در چارچوب جریان‌های علمی کسب می‌شود و

1. Partyko

اصول و رویکردهای متفاوتی را برای مطالعه محیط پیرامون ما ارائه می‌دهد و هدف کلی آن این است که انواع معرفت را معنایی واحد ببخشد (حرّی، ۱۳۸۱: همانجا). کاری که اطلاع‌شناسان می‌کنند مبتنی بر روشی کیفی است در شش مرحله با عنوان «روش تحلیل اطلاع‌شناختی». روش تحلیل اطلاع‌شناختی (با سرنام^۱ پیشنهادی ما: «رتا») شامل مجموعه عملیاتی است که می‌کوشد تا وضع کلی فضای یک شیء یا پدیده را مشخص سازد (حرّی، ۱۳۸۱: ۱/۲۴۳). رتا، نخستین بار، در پژوهشی از ولادیمیر موکی^۲ و دیگران در سال ۲۰۰۰ معرفی شد و در آغاز چهار مرحله داشت (همانجا)، اما کار آنان، با همه تازگی، دقت و وضوح کافی نداشت؛ چندان که عباس حرّی (۱۳۸۷: ۱۶۷)، به منظور روشن‌تر شدن مسیر تحلیل، این مراحل را، با اندکی تغییر و تعدیل، تا حدّ شش مرحله گسترش داد:

۱. شناخت خود شیء یا پدیده؛
 ۲. شناخت بستر (فضا) یا اکوسیستمی که شیء یا پدیده در آن قرار دارد؛
 ۳. شناخت و تعریف وضع هنجارین؛
 ۴. تعیین ولتاژ یا اختلاف پتانسیل اطلاعاتی (یعنی فاصله وضع واقعی تا وضع هنجارین)؛
 ۵. شناخت موانعی که بر سر راه تبدیل این دو وضع قرار دارد و برطرف کردن آنها؛ و
 ۶. مدّت‌زمانی که برای رسیدن از وضع واقعی به وضع هنجارین لازم است.
- مراحل پیشنهادی حرّی روشن‌تر و دقیق‌تر از مراحل اولیه است که موکی و همکارانش پیشنهاد کرده‌اند. بنابراین، این پژوهش نیز با همان روش شش مرحله‌ای پیش می‌رود.

تجزیه و تحلیل مسئله

گفتیم که روش تحلیل اطلاع‌شناختی (رتا) شامل مجموعه عملیاتی است که

1. acronym

2. Vladimir Mokei

می‌کوشد وضع کلی فضای يك شیء یا پدیده را مشخص سازد. در اینجا شیء یا پدیده مورد نظر ما «متن» در فرآیند تصحیح است. مراحل شش‌گانه تحلیل اطلاع‌شناختی را درباره متن، اجرا و بررسی می‌کنیم.

۱. شناخت شیء (متن)

هر متنی ساختاری دارد (که چگونگی «آرایش» فضای آن است) و محتوایی (که چگونگی «مفاهیم» مندرج در فضای آن متن است). این دو، در مجموع، «پیکر» آن را تشکیل می‌دهند. اصطلاح پیکر را از آن جهت برگزیده‌ایم که نشان می‌دهد نوعی پیوستگی یا اتصال شبکه‌ای میان بخش‌های ساختاری و محتوایی هر متن وجود دارد و در آن، هیچ بخشی، به نسبت بخش‌های دیگر، اولویت ندارد و همه اعضای یک پیکرند. پدیدآورنده‌ای برای مخاطبانی و به منظور برآوردن هدفی دست به تألیف یا ترجمه می‌زند و متنی پدید می‌آورد که هم ساختار و هم محتوای آن تابع آن مخاطبان و آن هدف است. همین ساختار و محتواست که به هر متن، در قیاس با سایر متون، هویتی مستقل و شناخت‌پذیر می‌بخشد و جایگاه ویژه آن را در شبکه تولیدات مشابه مشخص می‌سازد. این جایگاه ویژه را می‌توان با معیارهای مختلفی سنجید، اما، اطلاع‌شناسان از میان این معیارها سه مورد را دارای برجستگی بیشتری دانسته‌اند و از آنها به ارکان سه‌گانه تعبیر کرده‌اند: یکی اینکه متن با متون پیشین چگونه ارتباط یافته است، دوم اینکه به چه نتایجی درخور اعتنا رسیده است، و سوم اینکه چه مخاطبانی را هدف قرار داده است (حرّی، ۱۳۸۷: ۱۷۰).

بنابراین با این سه معیار «متن» را بررسی می‌کنیم:

الف. ارتباط با آثار پیشین

اطلاع‌شناسان ارتباط هر اثر را با دیگر آثار از طریق استناد می‌شناسند. استناد در اینجا در معنای معهودی که در کتابنامه‌ها و مآخذ پایانی متون تحقیقی امروزی به کار

می‌رود نیست. استناد در متون کهن، به لحاظ شیوه و شکل سنددهی، با استناد در متون معاصر تفاوت دارد. در متون کهن، به جای استناد به شیوه امروزی، بیشتر روابط «بینامتنی» حاکم بوده است. «بینامتنیت»^۱، که از رایج‌ترین اصطلاحات مورد استفاده در واژگان نقّادی معاصر است، برای هر متنی مصداق دارد و عام‌تر از مفهوم استناد است^۲ و تعمیم‌پذیر به هر حوزه‌ای از دانش و اندیشه بشری نیز هست. بر طبق آن، شیوه‌های متعددی وجود دارد که هر متن به واسطه آنها با سایر متون تداخل می‌یابد: از رهگذر نقل قول‌های آشکار و پنهان («با» یا «بدون» ذکر نامی از صاحب قول)، تلمیح و اشاره به ماجرا یا داستانی از یک متن، جذب مؤلفه‌های صوری و ملموس از متون پیش از خود، و یا به لحاظ مشارکت اجتناب‌ناپذیر در ذخیره مشترک سنت‌ها و شیوه‌های زبان‌شناختی و ادبی (داد، ۱۳۸۳: ۴۲۳-۴۲۴). از منظر اطلاع‌شناختی، شناخت هر متن منوط است به شناخت این روابط بینامتنی و کشف میزان استقلال هر متن از متون پیشین یا میزان وابستگی‌اش به آن متون. به طور مثال، کشف اینکه متنی، مثلاً مثنوی مولوی، آبخور از چه مآخذی داشته است، بسیاری از گره‌های کار تصحیح آن را باز می‌کند. اینکه ما بدانیم مولوی جلال‌الدین بلخی چه منابعی را می‌خوانده و از کدام‌ها تأثیر گرفته است راه تصحیح را روشن‌تر می‌سازد. مصحح باید بکوشد تا جایگاه متن منتخب خود را در «شبکه ارتباطات علمی و ادبی» عصر مؤلف (و حتی در میان متون قدیم‌تر که متنش از آنها تأثیر گرفته و متون جدیدتر که آنها از متنش تأثیر گرفته‌اند) بشناسد. اینکه سنتی در میان محققان ما هست که به «مآخذ قصص و تمثیلات و احادیث و اخبار و اشعار» یک متن توجه، و آنها را ریشه‌یابی می‌کرده‌اند، مشعر بر همین نگاه است.

1. intertextuality

۲. رابطه بین «بینامتنیت» و «استناد» از نوع عموم و خصوص مطلق است.

ب. نتایج حاصل شده

«نتیجه» و «هدف» دو روی يك سگه‌اند. هیچ متنی نیست که هدفی نداشته باشد و هیچ متنی هم نیست که مدّعی دربر داشتنِ نتایجی نباشد.^۱ اساساً «نتیجه» جلوهٔ عینی «هدف» هر پدیدآورنده یا به عبارتی میزان نزدیک شدن او به هدف است. میزان دانش و تسلط مؤلف را بر اساس نتایج متنش می‌توان سنجید. چه بسیار محققان و دانشمندان و حتی ادیبان و مورّخان که، بعد از گذشت قرن‌ها، هنوز به علّت نتایج آثارشان معتبر و قابل اطمینان‌اند و هر اثر دیگری که از آنان یافت شود کشفی بزرگ محسوب می‌شود. نتیجه است که میزان توفیق مؤلف را در رسیدن به هدفش از تألیف و نیز جایگاه هر متن را (به لحاظ محتوا) در میان متون مشابه مشخص می‌سازد. اگر مصحّحی هدف و نتایج متنی را بشناسد، بخشی دیگر از کلّ متن را شناخته است و گویی چراغ دیگری را در مسیر تصحیح روشن کرده است.

ج. مخاطبان پیش‌بینی شده

مخاطب جزء سومی است که هر متنی واجد آن است و شناختش از آن جهت در شناخت متن مؤثر است که مؤلف، برای خاطر مخاطبانش، هم در ساحت ساختار و هم در ساحت محتوا، اصولی را مراعات می‌کند که آن اصول را از راه شناخت مخاطب می‌توان دریافت. در فرآیند تألیف، مؤلف در آغاز کار برای خود مخاطبانی را پیش‌بینی می‌کند و، در تمام مراحل کار، آنها را در مدّ نظر دارد. وی خود را ملزم می‌سازد که مخاطبان پیش‌بینی شده‌اش اولاً متنش را بخوانند و بخوانند (یعنی آن متن ساختار مناسبی داشته باشد) و ثانیاً آن را بفهمند (یعنی آن متن محتوای مناسبی داشته باشد). این ویژگی‌ها تحمیلی و تحدیدی است، ولی برای برقراری ارتباط بین پدیدآور و مخاطب حیاتی و ارزشمند است. بنابراین، مصحّح می‌باید تلاش کند که مخاطبان فرضی پدیدآورندهٔ متن را از قرائن در دست (مثلاً سبک بیان مؤلف و سادگی یا

۱. حتی در دیوان اشعار شاعران هم يك نتیجه را نمی‌توان نادیده گرفت و آن لذّت از خواندن و برانگیختن احساسات است.

پیچیدگی مطالب و حتی تصریح خود مؤلف به نوع مخاطبانش در خلال متن) حدس بزند یا پیدا کند.

۲. شناخت بستری فضای کلان شیء (متن)

پی‌یرس باتلر، نظریه‌پرداز فقید علم اطلاعات، در کتاب مختصر اما مهمش، جنبه‌های نظری علم کتابداری (باتلر، ۱۳۸۲: ۴۱)، پس از آنکه به جنبه‌های اجتماعی کتاب و خلق متون اشاره می‌کند، می‌گوید: «گرچه قلم در دست نویسنده است، اما او آنچه را می‌نویسد که اجتماع به وی دیکته می‌کند». از لحاظ باتلر، اصل و ریشه‌های خلق آثار را باید در اجتماع جست‌وجو کرد. در گام دوم روش تحلیل اطلاع‌شناختی، نگاه اطلاع‌شناسان به نگاه باتلر بسیار نزدیک است. از منظر اطلاع‌شناسی، هر متن محصول اکوسیستم یا فضایی کلان است که در آن پدید می‌آید و زیست می‌کند. مصحح فقط نمی‌کوشد تا آن فضایی را که درون متن است درک کند، بلکه باید تلاش کند تا آن فضای دیگر را هم بشناسد که متن به آن تعلق دارد و جزوی از آن است. هر چه قدر مصحح، با این دو دیدگاه درون‌سو و برون‌سو، در درک و شناخت این دو فضا موفق‌تر باشد، احتمال توفیقش در کار تصحیح بیشتر خواهد بود و بالعکس.

این گام از «رتا» را، که شناخت يك شیء به شناخت فضای کلان آن وابسته است، می‌توان با وام‌گیری از دو مفهوم «من» و «جز - من» از نظام فلسفی یوهان گوتلیب فیشته^۱، فیلسوف آلمانی، توضیح داد. فیشته، هنگام سخن گفتن از تجربه، انگشت بر مشکل عمده‌ای می‌گذارد که ایده‌باوری ناب می‌باید با آن روبه‌رو شود؛ یعنی این واقعیت آشکار که «خود» خویشتن را در «جهانی» از اشیاء می‌یابد که از راه‌های گوناگون بر آن «اثر می‌گذارند» (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۵۱/۷) [تأکیدها از من

1. Johann Gottlieb Fichte

است که کلماتی را داخل گیومه گذاشته‌ام]. وی، در این نظریه، سه اصل بنیادی برای فلسفه قائل می‌شود که نکته‌ای از اصل دوم آن در بحث ما راهگشاست: آگاهی پدید نمی‌آید مگر آنکه «جز - من» رویاروی «من» قرار گیرد (همان: ۵۶/۷). در واقع، از طریق شناخت آن «جز - من» و تأثیراتش بر «من» می‌توان به شناخت بهتر «من» نائل شد.^۱ در اینجا نیز، شناخت «متن» از طریق شناخت «جز - متن» و تأثیراتش بر «متن» سهل‌تر می‌گردد. بدین ترتیب، می‌توان پذیرفت که بخشی از هویت اطلاعاتی متن متأثر از فضایی است که در آن پدید آمده است.

باری، فضای کلانی که متن در آن است به سه فضای خرد قابل تقسیم است و ضرورت دارد که مصحح این سه فضا را بشناسد: فضای علمی و ادبی، فضای مکانی، فضای زمانی. در زیر به بررسی هر یک از فضاها می‌پردازیم.

الف. فضای علمی و ادبی

نخستین دسته‌بندی هر متن دسته‌بندی موضوعی آن است (همان اصلی که در علم اطلاعات و دانش‌شناسی در مقوله فهرست‌نویسی و رده‌بندی می‌گنجد)؛ یعنی باید مشخص شود که متن «درباره» چیست. اینکه متن ما درباره چیست تعیین می‌کند که متن به کدام فضای علمی تعلق دارد. مصحح نخست باید همین فضا را بشناسد و جایگاه متن مورد نظرش را در آن فضا تعیین کند. نباید پنداشت که مفهوم «دربارگی» صرفاً در باب متون علمی صدق می‌کند، زیرا این مفهوم را در باب متون ادبی نیز به کار برده‌اند. متن ادبی به لحاظ «فرم»، ادبی است، ولی به لحاظ «محتوا» تعلق به فضایی دارد که هم‌جنسانش در آن فضا یا اکوسیستم اطلاعاتی زیست می‌کنند. این «هم‌جنسان» در واقع معیار تعیین «دربارگی» متون ادبی‌اند. مثال بارز آنها منظومه‌های عرفانی ادب فارسی است که به لحاظ فرم ادبی و به لحاظ موضوع عرفانی‌اند.

۱. عباس حرّی (۱۳۸۷: ۱۶۶) با استفاده از دیدگاه اسکات لش (در کتاب نقد اطلاعات) می‌گوید: هر شیء «خود»ی است که از طریق «دیگری» شناخته می‌شود.

ب. فضای زمانی

هر متنی را باید متعلق به دوره‌ای دانست که در آن خلق می‌شود و، بالطبع، تحت تأثیر عوامل پیرامونی در آن زمان است. ضرورت دارد که مصحح مجموع عوامل دخیل در فضای زمانی متن (همچون اعتقادات، آداب و رسوم، زبان، سبک‌های تألیفی، ایدئولوژی‌های حاکم بر روزگار، و مانند اینها) را بشناسد. به طور مثال، زبان فارسی، مانند هر زبان دیگری، در دوره‌های مختلف تاریخ، به لحاظ صرفی و نحوی تغییراتی کرده است که در متون بازمانده از آن دوره‌ها نمایان و قابل شناسایی است؛ واژگان متونی که به لحاظ زمانی به هم نزدیک‌اند بیشتر به هم شباهت دارند؛ دوره‌های زمانی مختلف، به علت تسلط گروه یا حزب یا گرایش و عقیده خاصی بر جامعه، متون متناسب با آن گرایش و عقیده بیشتر رونق داشته و دیدگاه‌های مخالف آنها کمتر مجال انتشار یافته است؛ و ...

ج. فضای مکانی

هر متن، همان‌طور که متعلق به فضایی زمانی و تحت تأثیر آن است، به فضایی مکانی نیز تعلق دارد و از آن تأثیر می‌گیرد. ضرورت دارد که مصحح مجموعه این عوامل (همچون اعتقادات و آداب و رسوم آن منطقه، زبان و گویش آن منطقه، و مانند اینها) را نیز بشناسد. به طور مثال، منطقه‌ای که متن در آنجا پدید آمده با زبان گویشوران آن منطقه رابطه دوسویه دارد. یعنی، اگر دانسته شود که متن متعلق به کدام ناحیه جغرافیایی است، می‌توان دانست که به کدام گویش زبان فارسی نگاشته شده است و بالعکس. رشته نوظهور «جغرافیای ادبی»^۱ و زیرشاخه‌های آن نیز همین چشم‌انداز را دارند و می‌توان آنها را تعمیم داد و به «جغرافیای متن» رسید (برای اطلاع بیشتر بنگرید به سیدقاسم و نوح‌پیشه (۱۳۹۵: ۷۷-۱۰۸)).

1. literary geography

باری، این سه فضای خُرد با هم فضای کلانی را تشکیل می‌دهند که با شناخت آن، گامی دیگر در تحلیل اطلاع‌شناختی تصحیح متون پیش رفته‌ایم.

۳. تعریف وضع هنجارین

يك اصل ابتدایی ولی بسیار مهم، که در تعریف تصحیح هم به آن تصریح می‌شود، تعیین‌کننده وضع هنجارین متن است: هر متن زمانی که پدید آمده و منتشر شده است، صورت و محتوایی داشته که برای مصحح «وضع هنجارین» همان صورت و محتواست؛ به عبارت دیگر، بهترین وضع تصحیح، برای هر متن، همان وضعی است که مؤلف آن متن را در آن وضع پدید آمده است، و شاید مهم‌ترین گام در فرآیند تصحیح هم همین گام باشد. مصحح باید متنی درست و سالم و مطابق با واقع عرضه کند، نه متنی ناقص و ناسالم و دور از واقع؛ حتی نه متنی زیباتر و هنری‌تر از آنچه بوده است (لغزشگاهی که مصححان دواین شعرا گاه در آن می‌لغزند)!

البته نمی‌توان ادعا کرد که این وضع آرمانی تحقق‌پذیر است؛ از این روست که مصحح عملاً در حد رسیدن به «نقطه مرجع» بسنده می‌کند.

نقطه (یا نقاط) مرجع در این گام از «رتا»، عبارت از «خرده‌هنجار»هایی است که «چشم‌انداز» مصحح را در تصحیح متن شکل می‌دهد. از منظر اطلاع‌شناسی، در تصحیح متون، برای تعیین وضع هنجارین متن، دو خرده‌هنجار را باید رعایت کرد: (۱) متن در شکل اولیه خود شامل چه اطلاعاتی بوده است و (۲) متن، در آن شکل، شامل کدام اطلاعات نبوده است. خرده‌هنجار اول را می‌توان «جامعیت» و خرده‌هنجار دوم را «مانعیت» نامید. در جامعیت، مصحح باید از سویی هرآنچه از آن متن است تشخیص دهد و حفظ کند و از سوی دیگر افتادگی‌ها و نواقص متن را نیز به کمک منابع موازی و ابزارهای کمکی پیدا کند و متن را با احتیاط تکمیل کند. در مانعیت نیز مصحح باید از سویی هرآنچه از آن متن نیست و به آن الحاق و بر آن عارض شده

است پیدا و حذف کند و از سوی دیگر از بار کردن اضافی بر متن پرهیزد. تحقیقات نشان می‌دهند که یکی از آفت‌ها و خطاهای جدی سنت تصحیح در دیار ما همین مسئله بار کردن اضافی بر متن به بهانه تهیه نسخه جامع‌تر است (بنگرید به آزادیان ۳-۱۳۸۲: ۱۵۲؛ نیکوبخت و رنجبران (۱۳۸۷: ۱۴۹). به عبارت دیگر، اغلب مصححان ما، از دیرباز، جامعیت را بیشتر رعایت کرده‌اند تا مانعیت.

این گام از رتا در تصحیح متون، هزار نکته باریک‌تر ز مو دارد. به طور مثال، اختلاف میان نسخ همیشه بر اثر اشتباه‌ها یا تحریفات کاتبان نیست، بلکه گاه خود پدیدآور در متن بازنگری و آن را بازنگاری می‌کرده است. نیز، درست به همین علت، الزاماً این طور نیست که روایت اصلی یک متن همواره اولین و کهن‌ترین روایت آن متن باشد. چنان‌که در مثنوی و دیوان حافظ یقین داریم که خود پدیدآور در کارش دست می‌برده و اصلاحاتی را اعمال می‌کرده است و بنابراین، تعیین نسخه نهایی را بسیار دشوار ساخته است. در این باره، باید توجه داشت که حتی روایت یا روایت‌هایی از متن که پدیدآور بعدها در آن تجدیدنظر کرده ولی کنارشان گذاشته نیز، به لحاظ اطلاع‌شناختی، در کار تصحیح وزن و اهمیت دارند (به طور مثال، بنگرید به مقدمه چاپ عکسی دفتر چهارم مثنوی (وفایی و فیروزبخش، ۱۳۹۲: ص شانزده - هفده). مصحح موظف است که در شکل ظاهری متن چاپی خود (از صفحه‌آرایی و قطع و نوع حروف تا رسم الخط و نشانه‌گذاری و اعمال قواعد سجاوندی و پاراگراف‌بندی) نیز هنجارها را رعایت کند.

۴. تعیین اختلاف پتانسیل اطلاعاتی (فاصله وضع واقعی تا وضع هنجارین)

در تحلیل اطلاع‌شناختی متون، تعیین اختلاف پتانسیل (ولتاژ) اطلاعاتی، در واقع، تعیین مسیری است که باید برای تصحیح متن پیموده شود. هنگامی که مصحح نسخه‌های موجود متنی را شناسایی کرد و آنها را به دست آورد، در وضعی قرار دارد که

آن را «وضع واقعی» می‌نامند. مرحله بعدی مقایسه و تعیین فاصله این وضع با وضعی است که در گام سوم «رتا» تعیین شده است. عباس حرّی (همان: ۱۷۹-۱۸۰) به درستی یادآور شده است که برای آنکه بتوان مؤلفه‌های مختلف متن را مورد سنجش قرار داد تا فاصله آن با وضع مطلوب روشن شود، ناگزیر از تعیین خرده‌هنجارها هستیم. هر متنی ممکن است که از حیث یکی از خرده‌هنجارها در موضعی و از حیث خرده‌هنجاری دیگر در موضع دیگری باشد. بنا براین، در مورد هر یک از مؤلفه‌ها باید فاصله موجود تا مطلوب را جداگانه سنجید تا از برآیند آنها اختلاف پتانسیل کلی مشخص گردد.

برخی از خرده‌هنجارهای تصحیح متن عبارت‌اند از: تعداد نسخه‌های در دسترس؛ وجود یا عدم نسخه به خط مؤلف (یا کتابت‌شده در زمان حیات مؤلف و با تأیید او)؛ کامل بودن یا نبودن نسخه‌های در دسترس؛ ویژگی‌های محتوایی و صوری متن (سطح خوانایی متن، نظم یا نثر بودن متن، و جز آن)؛ عوامل مربوط به مصحح (سطح دانش زبانی و نسخه‌شناختی، داشتن یا نداشتن تجربه تصحیح، داشتن یا نداشتن مهارت و دانش مقدمه‌نویسی و متن‌خوانی و تعلیقه‌نویسی، علاقه و توان فیزیکی برای کار تصحیح، و مانند اینها)؛ ابزارهایی که مصحح در اختیار دارد (متون مشابه و هم‌موضوع، فرهنگ‌ها، تذکره‌ها، فهرست‌ها و جز اینها)؛ حجم متنی که قرار است تصحیح شود؛ و عوامل محیطی (گرما و سرما و نور و صدا در محیط کار مصحح).

به طور مثال، در خرده‌هنجار کمیت و کیفیت نسخه‌های در دسترس، هر چه تعداد نسخه‌ها بیشتر باشد و نسخه‌ها از کیفیت بهتر و سلامت بیشتری برخوردار باشند، اختلاف پتانسیل کمتر خواهد شد. البته برای این کار باید آستانه‌ای نیز تعیین کرد. گاه، در کار تصحیح، تعداد نسخه‌های موجود و در دسترس چندان می‌شود که از لحاظ اطلاع‌شناسی نوعی «اشباع» حاصل می‌آید. زیاده از حد بودن نسخه‌ها، به جای آنکه کمک‌حال مصحح باشد، مایه دردسر او می‌شود. تعداد نسخه‌ها که از

حدّی تجاوز کرد، جز دشوارتر کردن کار مصحّح، عیب دیگری هم دارد و آن اینکه مصحّح را دچار تردید می‌کند که آیا اصلاً نمونه اصل یا نسخه اساس و معتبری از متن وجود دارد یا نه؟ در این وضع، مصحّح با «افزونگی» که نوع دیگری از آلودگی اطلاعات است مواجه می‌شود و برای کاستن از میزان آلودگی ناگزیر است که میان نسخه‌های موجود دست به انتخاب بزند. برای چنین انتخابی هم معیاری لازم است. اگر مصحّح گام‌های اول تا سوم «رتا» را به خوبی طی کرده باشد، معیارهایی در دست دارد که عالمانه از میان نسخه‌ها انتخاب کند. برخی از آنها عبارتند از: بسندگی نسخه (یعنی نسخه، به لحاظ کیفی، وضعی داشته باشد که به تنهایی برای حل تعداد بیشتری از مشکلات متن بسنده باشد)، شمول نسخه (یعنی نسخه، به لحاظ کمی، چیزی کم نداشته باشد و ناقص نباشد)، قدمت نسخه (معمولاً و نه همیشه مهم‌ترین عامل است)، و هزینه دسترسی به نسخه (گاهی هزینه تهیه نسخه چندان است که، در عمل، تصحیح را معلق یا مصحّح را از تصحیح منصرف می‌سازد). به هر حال، هر متنی نسخه‌هایی دارد که هر کدامشان فضایی از دگرسانی‌هاست با محدودیت‌ها و الزام‌های خاص خود، و برای برگزیدن هر یک از آنها باید همواره دلیلی بهتر ارائه کرد. در انتخاب نسخه‌ها، گاه پیش می‌آید که چند نسخه از روی نسخه‌ای واحد - نسخه مادر - کتابت شده‌اند. چنین وضعی از سویی باعث حذف آن نسخه‌های مکرر از روند تصحیح می‌شود و از سوی دیگر به لحاظ اطلاع‌شناختی وزن نسخه مادر را در کار تصحیح بیشتر می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی چند نسخه روایت‌های يك نسخه را تکرار می‌کنند بدان معناست که آن نسخه در روزگاران مختلف مورد اعتماد بسیاری بوده است و به روایت‌های آن بیشتر می‌توان اعتماد کرد و، بنابراین، آن نسخه واحد وزن بیشتری می‌گیرد. برخی مصحّحان (از جمله خالقی مطلق در تصحیح شاهنامه) روش دیگری در وزن‌دهی به نسخه‌ها دارند. تصحیح در روش آنان براساس صورت نوشتاری (یا به قول خالقی: نویسنش) دشوارتر و آهسته‌تر است، نه پیروی تعبّدی از اقدم یا

اصحّ نسخ. آنان قناعت کردن به محاسن یک نسخه و چشم پوشیدن از محاسن نسخ دیگر را کاری باطل می‌دانند (خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۱۱۵). وزن دادن به نویسنش دشوار اصل خردپسندی است. از منظر اطلاع‌شناسی، صورت یا نویسنش مهجور و دشوار دلیلی می‌تواند باشد بر کم بودن احتمال وجود آلودگی اطلاعات در متن، زیرا هیچ عقل سلیمی صورت ساده را دشوارتر نمی‌کند. اما اقدم یا اصحّ نسخ هم معنایی جز این ندارد که مجموع نویسنش‌ها در آن، بالنسبه به نسخه‌های دیگر، قدیم‌تر می‌نماید و به زمان مؤلف نزدیک‌تر. بنا بر این، احتمال وجود تحریفات کاتبان (یا همان آلودگی‌های اطلاعاتی) در آن نسخه کمتر از نسخه‌های دیگر است. به هر حال، هیچ کدام از این دو روش خلل‌ناپذیر نیستند؛ چنان‌که عیدگاه طرّبه‌ای (۱۳۹۳: ۴۵-۵۴)، در برخی قافیه‌ها در ابیات شاهنامه تصحیح خالقی مطلق، نشان داده است که صرف اتکا به نویسنش دشوارتر یا نسخه کهن‌تر نمی‌تواند ملاک انتخاب نویسنش درست باشد و معیارهای دیگر را هم باید در کار دخیل کرد.

خرده‌هنجار دیگر پیدا شدن نسخه کامل به خط مؤلف متن یا تأییدشده به امضای اوست. دانستن اینکه مؤلفی بر کتابت و نشر اثرش نظارت داشته برای مصحح حائز اهمیت فراوان است. این خرده‌هنجار چنان است که اختلاف پتانسیل را به حداقل می‌رساند و مصحح، با صرف کمی کوشش یا حتی با چاپ عکسی آن نسخه، می‌تواند متنی درخور اعتنا و اعتماد عرضه کند.

مصحح باید متن را به شکلی که از خامه پدیدآورش ریخته شده نزدیک و نزدیک‌تر کند، بنابراین، حتی بازنمود نقطه به نقطه نسخه‌ها نیز کافی نیست و مصحح باید اجتهاد کند و اشتباهات یا افزوده‌ها و کاسته‌های کاتبان را در نسخه‌ها کشف و اصلاح کند. یکی از راه‌های آزموده برای رفع دخالت‌های کاتبان «مهندسی معکوس متن» است. مصحح، اگر بتواند خط سیر تصرّف کاتبان را در نسخه پی بگیرد و حتی المقدور مسیر مخالف را طی کند، چنان‌که مثلاً نیکلسون در تصحیح مثنوی

کرده است (جهانبخش، ۱۳۸۷: ۳۱-۳۲)، می‌تواند دگرسانی‌های نسخه‌ها را ارزیابی و بازکاوی کند و سرانجام صورت منظور نظر را پیدا کند. خالقی مطلق درست گفته است که «در غلط‌های متن هم باید دقیق شد، زیرا در بسیاری موارد این غلط‌ها هستند که کلید حلّ معمّای متن را در خود پنهان کرده‌اند» (نقل از امیدسالار، ۱۳۸۹ ب: ۴۸۹).

نکته آخر اینکه رسالتی که برعهده مصحح است تصحیح موارد «عرضی» متن است، نه موارد «جوهری» که در واقع مال خود متن‌اند. اصلاح جوهری متن کاری است در حوزه «ویرایش» متون معاصر، نه «تصحیح» متون کهن. در تصحیح متن، «درست» و «غلط» معنای زبان‌شناختی یا ادبی ندارد، بلکه معنای سبک‌شناختی و از آن مهم‌تر، معنای متن‌شناختی دارد. چیزی که به تشخیص مصحح براساس گام اول رتا، متعلق به خود متن است باید حفظ شود.

خلاصه آنکه مصحح باید از آلودگی‌های اطلاعاتی متن بکاهد، نه اینکه خود بر آن آلودگی‌ها بیفزاید. به طور مثال، حذف بخشی از متن در مرحله چاپ و انتشار، به بهانه‌های اخلاقی و سیاسی، به هر حال، متن را از «واقعیت» خود دور می‌کند. به قول جهانبخش (۱۳۸۷: ۵۹) حتی گذاشتن یک ویرگول نسنجیده را هم تصرفی در معنا و زبان متن می‌توان شمرد.

۵. شناخت موانع و برطرف کردن آنها

تا کنون، تا مرحله «تعیین» مسیر تصحیح پیش رفته‌ایم. مصحح، در گام پنجم «رتا»، این مسیر تعیین‌شده را «می‌پیماید». در واقع، فرآیند «تصحیح» همان فرآیند برطرف کردن موانع موجود بر سر راه تبدیل وضع واقعی به وضع هنجارین متن است. این موانع را می‌توان در چارچوب ساختار متن، محتوای متن، در دسترس بودن یا نبودن نسخه‌ها، کم و کیف نسخه‌های در دسترس، قابلیت‌های مصحح، و مواردی از

این دست جست‌وجو کرد. در این میان، مانع «قابلیت مصحح» مهم‌ترین است. مصحح، اگر فردی قابل نباشد، هیچ وقت اختلاف پتانسیل اطلاعاتی تعیین شده در گام چهارم کم نخواهد شد. تحقیقاتی مرتبط با این نکته صورت گرفته است. مثلاً بزرگ بیگدلی و دیگران (۱۳۹۱: ۹۴-۱۰۳) در متن تصحیح‌شدهٔ بستان‌العارفین پنج نوع خطا را یافته‌اند که، از این پنج، چهار تا مربوط به مصحح است. سمعی گیلانی (۱۳۷۷: ۹-۲۷) نیز نشان داده است که برخی از اشعار متن دیوان قوامی رازی در اصل صحیح بوده‌اند و مصحح، به اشتباه، آنها را به شیوهٔ «شدُستنا» تغییر داده است. البته این سگه روی دیگری هم دارد. توفیق بسیاری از تصحیحات درخشان و خیره‌کننده نیز (به طور مثال کار علامهٔ قزوینی در تاریخ جهانگشا و جلال‌الدین همایی در التفهیم و ملک‌الشعرای بهار در مجمل‌التواریخ) به یمن همین قابل بودن و کفایت مصحح است.

اما قابلیت و کفایت مصحح مانعی نیست که به راحتی و در مدتی کوتاه رفع‌شدنی باشد. در دو تحقیق بالا دیدیم که مصححان کارکشته و مجرب نیز بی‌اشتباه نیستند و گاه ممکن است کار به تغییر مصحح یا استفاده از مصحح همکار منجر شود؛ ولی به هر حال، مصحح باید دانش کتابشناسی و نسخه‌شناسی داشته باشد و از حوزهٔ موضوعی متن مورد تصحیح مطلع و بلکه بر آن مسلط باشد و حوصله و علاقه و ذوق را با دقت و امانت‌داری توأم کند و تحقیق وسیع را در کارش دخیل کند. امیدسالار (۱۳۸۹ ج: ۵۲۹) درست می‌گوید که «تصحیح متن، بدون دخالت استنباط، ذوق، تجربه، و اجتهاد مصحح، ممکن نیست». به فقرات بالا باید مهارت در فنون متن‌خوانی از روی نسخه و توان فیزیکی برای کار پرزحمت تصحیح را هم علاوه کرد. نیز مصححی که تجربهٔ تصحیح دارد موفق‌تر از مصححی است که فقط در حوزهٔ موضوعی متن متخصص است، یعنی اُنس با عالم نسخه و کتابت مهم‌تر از دانش موضوعی صرف است.

اما برای رفع موانع دیگر، بهره گرفتن از فناوری‌های جدید و رایانه یاری‌کننده و تسهیل‌گر است. استفاده از رایانه در کار تصحیح از آن جهت موّجه است که در کار ترکیب داده‌های متن شناختی و نسخه‌شناختی بسیار کم‌خطاتر از انسان است. البته نمی‌توان کار تصحیح را یکسره به ماشین سپرد. تا زمانی که نتوان (و احتمالاً نمی‌توان) استانداردهایی واقعی برای فعالیت‌های فکری بشر وضع کرد، دشوار است که بتوان برنامه‌ای برای رایانه نوشت که «متن تصحیح کند». اما از «دقت» و «انسجام» کار ماشین می‌توان و باید بهره برد. خطاهایی پیش‌پاافتاده که گاه از انسان سر می‌زند، یا شلختگی‌های کار انسانی، از ماشین سر نمی‌زند. ظاهراً ماشین، آنجا که در دست انسان به کار گرفته شده، موفق‌تر عمل کرده است و در تصحیح متون هم وضع به همین قرار است.

۶. مدّت‌زمان لازم

اجرای هر کاری مدّت‌زمانی می‌طلبد متناسب با مراحل اجرای آن کار. در تصحیح متون، مدّت‌زمان لازم عبارت است از مجموع زمان‌هایی که برای رفع هر يك از موانع گام پنجم لازم است. بدیهی است که موانع کار تصحیح همه از يك جنس نیستند و مدّت‌زمان ضروری برای رفع هر يك با دیگری فرق می‌کند. به طور مثال، مصحّحی ممکن است برای دستیابی به يك نسخه منحصربه‌فرد از متنی خاص دو سال تلاش کند و پس از به دست آوردن آن، برای تصحیح خود متن، فقط دو ماه وقت بگذارد. ولی به هر حال، او در تصحیح متن دو سال و دو ماه وقت گذاشته است. به این زمان باید مدّت‌زمان لازم برای چاپ و انتشار متن را هم اضافه کرد. تصحیح متن کاری یک‌بار برای همیشه و دفعی و قطعی نیست؛ بلکه کاری است مستمر و محتاج رصد دائم و بازبینی مکرّر و مطالعه گسترده. بنا بر این، محاسبه زمان در آن کار ساده‌ای نیست.

سخن آخر

بیهقی گفته است: «هیچ چیز نیست که به خواندن نیرزد». سخن او، اگر هم درباره آثار هم‌روزگار ما محلّ تردید باشد، درباره آثاری که از گذشته به دست ما رسیده، سخن درستی است. هر آن سند مکتوبی که از گذشته به جا مانده است - گویک برگ فُحش‌نامه باشد! - گنجینه‌ای برای زبان ما و تگّه‌ای از فرهنگ ماست. بنا بر این، در ضرورت احیای «این برگ‌های پیر» سخنی نیست؛ سخن بر سر شیوه احیای آنهاست. ما برای سامان دادن به روش‌های معمول و متعارف تصحیح متون پیشنهادی دادیم: بهره‌گیری از روش تحلیل اطلاع‌شناختی.

روش تحلیل اطلاع‌شناختی ظرفیت‌ها و قابلیت‌هایی دارد که در حوزه‌های مختلف دانش و از طریق مطالعات میان‌رشته‌ای نمایان و آشکار می‌شوند. این روش البته به هیچ وجه ادّعای کشف و شهود ندارد. هیچ یک از مراحل رتا کشف تازه‌ای در دانش و معرفت بشر محسوب نمی‌شود. همه آنها، جداگانه، پیش از این نیز در حوزه‌های مختلف به کار می‌رفته‌اند. مثنی نمونه خروار نکته‌ای است که یوهانس دو بروین [دو برن] استاد و محقق فارسی‌شناس دانشگاه لیدن هلند، در شعر صوفیانه فارسی، بر اساس دیدگاهی مشابه فاز دوم روش تحلیل اطلاع‌شناختی، درباره شعر حافظ می‌گوید. دو بروین، از طریق شناخت بستر (فضا) یا اکوسیستمی که شعر صوفیانه فارسی در آن پدید آمده و رشد کرده است، خصلتی از شعر حافظ را به ما نشان می‌دهد که قرن‌هاست با ماست، ولی کسی پیش از او آن را ندیده بوده است. او نشان می‌دهد که چرا اغلب اشعار حافظ هم تعبیرپذیر به جنبه‌های عرفانی و هم جنبه‌های غیرعرفانی است و سبب این طیفی بودن دامنه تفسیر شعر او از لاهوت تا ناسوت چیست. ببینید:

«در آغاز، شعر و شاعری، تقریباً درست، مربوط به دربارهای ایرانی سده‌های میانی و، بنا بر این، سنتی غیردینی بود. قالب خاص درباری قصیده بود که بیشتر برای

اشعار مدحی به کار می‌رفت. وقتی صوفیان به سرودن اشعار آغاز کردند، بسیاری از قالب‌های شعر درباری را با مقاصد خویش تطبیق دادند. شعر صوفیانه نشانه‌هایی چند از این خاستگاه [یعنی شعر درباری] را به خود نگاه داشت؛ بنا بر این، تشخیص تفاوت میان این دو نوع شعر بعضی اوقات دشوار است. از سویی، گسترش چشمگیر شعر صوفیانه نیز تأثیر خود را بر شعر دنیایی [و غیردینی] گذارد و، در نتیجه، خطوط متمایزکننده این دو گونه، عملاً، مبهم و نامشخص گردید. این واقعیت کار تفسیر شعر فارسی، مخصوصاً نوع عاشقانه غزل، را با مشکلات جدی روبه‌رو ساخت. حرف و حدیث بر سر تعابیر عرفانی و غیرعرفانی شعر حافظ برجسته‌ترین نمونه از این وضعیت است» (دو بروین ۱۳۷۸: ۱۰-۱۱).

باری، در این تحقیق نشان دادیم که تصحیح متون، از منظر اطلاع‌شناسی، فعالیتی نظام‌مند است و این کار را صرفاً با توصیف کار خود مصححان پیش بردیم. علمیت این روش هم در همین است که «توصیفی» است و نه «تجویزی». در رتا، صرفاً امور واقع را «تحلیل» می‌کنند نه «حلّ و فصل»؛ و مگر کار علم جز این است؟ اگر علمیت این روش در کار آموزش و سپس پژوهش فنّ تصحیح متون به کار گرفته شود، به زودی شاهد رشته‌ای از معارف بشری خواهیم بود به نام «علم تصحیح متون»^۱.

منابع

- آزادیان، شهرام (۳-۱۳۸۲). «نگاهی به تصحیح متون در دوره قاجار». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. شماره ۱۶۸-۱۶۹ (زمستان و بهار): ۱۵۱-۱۷۰.
- افشین‌وفایی، محمد؛ فیروزبخش، پژمان (۱۳۹۲). «مقدمه»، در مثنوی معنوی: دفتر چهارم (چاپ عکسی). تهران: کتابخانه، موزه، و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

۱. قطعاً خوانندگان توجه دارند که اصرار بر علم شدن تصحیح متون و راه یافتن آن به جرگه رشته‌های دانشگاهی ارتباطی با تأیید وضع آموزش عالی در دانشگاه‌های امروز ما ندارد. این «وضع» و سامان دادن به آن مبحثی است کلی و در جای خود قابل بحث و نقد. مراد ما آن است که صرف این اتفاق خود مبارک و به نفع تصحیح متون و دانشگاه است.

تصحیح متون از منظر اطلاع‌شناسی / ۱۰۷

- امیدسالار، محمود (۱۳۸۹ الف). «تاریخچه‌ای از تصحیح متن در مغرب‌زمین»، در سی‌ودو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۴۵۳-۴۷۷.
- _____ (ب). «خالقی مطلق و فنّ تصحیح متن در ایران»، در سی‌ودو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۴۸۵-۴۹۰.
- _____ (ج). «بهار و تصحیح متن»، در سی‌ودو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۵۲۷-۵۴۶.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: انتشارات سخن، ۸ ج.
- باتلر، پی‌یرس (۱۳۸۲). جنبه‌های نظری علم کتابداری. ترجمه هوشنگ ابرامی. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- بزرگ بیگدلی، سعید و دیگران (۱۳۹۱). «ضرورت بررسی، تحلیل و تصحیح مجدد بستان العارفین و تحفة المریدین»، جستارهای ادبی. سال چهل و پنجم، شماره چهارم، پیاپی ۱۷۹ (زمستان): ۹۱-۱۱۰.
- جهانبخش، جويا (۱۳۸۷). «تأملات نظری کارآمد در تصحیح متون ادبی». آینه میراث. دوره جدید، سال ششم، شماره سوم، پیاپی ۴۲ (پاییز): ۲۴-۷۳.
- حرّی، عباس (۱۳۷۲). «اطلاع‌شناسی». فصلنامه کتاب. سال چهارم، شماره ۳ (پاییز): ۳۹۳-۳۹۶.
- _____ (۱۳۸۱). «اطلاع‌شناسی»، در دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی. تهران: کتابخانه ملی، ج ۱.
- _____ (۱۳۸۷). درآمدی بر اطلاع‌شناسی: کارکردها و کاربردها. تهران: انتشارات دما؛ انتشارات کتابدار.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۰). «معرفی و ارزیابی برخی از دستنویس‌های شاهنامه»، در شاهنامه: از دستنویس تا متن. تهران: میراث مکتوب، ص ۵۹-۱۶۲.
- داد، سیما (۱۳۸۳). فرهنگ اصطلاحات ادبی: واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپائی (تطبیقی و توضیحی). ویرایش دوم. تهران: مروارید.
- دو بروین [دو برن]، یوهانس (۱۳۷۸). شعر صوفیانه فارسی: درآمدی بر کاربرد عرفانی شعر فارسی کلاسیک. ترجمه مجدالدین کیوانی. تهران: نشر مرکز.
- سمیعی گیلانی، احمد (۱۳۷۷). «تبصره‌ای بر تصحیحات قیاسی محدث ارموی در چاپ دیوان قوامی رازی». نامه فرهنگستان. سال چهارم، شماره ۴، پیاپی ۱۶ (زمستان): ۶-۲۷.

- سیدقاسم، لیلا؛ نوح‌پیشه، حمیده (۱۳۹۵). «جغرافیای ادبی و شاخه‌های آن: معرفی مطالعات نوین بینارشته‌ای در ادبیات». فصلنامه نقد ادبی. سال نهم، شماره ۳۳ (بهار): ۷۷-۱۰۸.
- عیدگاه طرّبه‌ای، وحید (۱۳۹۳). «اهمیت تلفظ برخی از واژه‌ها در تصحیح بیت‌هایی از شاهنامه». گزارش میراث. دوره دوم، سال هشتم، شماره یکم و دوم (فروردین - تیر): ۴۵-۵۴.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵). تاریخ فلسفه: ج ۷: از فیثته تا نیچه. ترجمه داریوش آشوری. تهران: علمی و فرهنگی؛ سروش.
- میدوز، جک (۱۳۸۳). شناخت اطلاعات. ترجمه محمد خندان، مهدی محامی. ویراستار اسدالله آزاد. تهران: کتابدار.
- نیکوبخت، ناصر؛ رنجبران، عباس (۱۳۸۷). «نقد و تحلیل شیوه سعید نفیسی در تصحیح متون ادبی کلاسیک فارسی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس. سال ۱۶، شماره ۶۰ (بهار): ۱۳۱-۱۵۳.
- Gacek, Adam (2009). *Arabic manuscripts: a vademecum for readers*. Leiden: Brill.
- Partyko, Z. V. (2009). "The Modern Paradigm of Information Science: Informology". *Automatic Documentation and Mathematical Linguistics*. Vol. 43, No. 6, pp. 311-320.